نقد اجمالی سخنان محقق نایینی

در مجال حاضر در صدد نقد تفصیلی فرمایشات محقق نایینی نیستیم، لکن ملاحظاتی را به اجمال بر کلام ایشان وارد می‌نماییم؛ از این قبیل:

1. ایشان در نقد اول خویش بر استدلالِ تقدّم نسخ بر تخصیص فرمود:
«ان النسخ یتوقف علی ثبوت حکم العالم لما تحت الخاص من الافراد و مقتضی ما تقدم من حکومة اصالة الظهور فی طرف الخاص علی اصالة الظهور فی العام...»، در حالی که این حکومت، اختصاص به وقتی دارد که امرِ خاصّ - بر فرض قبول آن و انگاره عدم تعارض با عام چنان که مفروض همین است - متعیّن در تخصیص باشد نه در وقتی که بین تخصیص و نسخ مردّد است. از این رو مسلّم انگاشتن حکومتِ مورد اشاره در کلام جناب میرزا، متوقف بر تعیّن احتمال تخصیص و مطرح نبودن نسخ است؛ در حالی که ایشان تعیّن تخصیص و مطرح نبودن نسخ را می خواهد با حکومت مزبور تمام کند و این - به زعم ما - چیزی جز دور نیست!
2. ایشان فرمود: «قد یستفاد استمرار الحکم من اطلاق الدلیل بمعونة مقدمات الحکمة کقوله تعالی: *اوفوا بالعقود* حیث انه یلزم لغویة تشریع...»؛ در حالی که

أ. لغویت تشریع وجوب وفا به عقد با عدم استمرار در ازمنه، بیان دیگری است برای اثبات استمرار؛ و ربطی به اطلاق و مقدمات حکمت ندارد. از نظر فنی، استدلال مزبور، استدلال به دلالت اقتضا است نه اطلاق و مقدمات حکمت.

ب. با نفی استمرار در زمان های آتی، لغویت پیش نمی‌آید، بلکه عدم عرفیت پیش می‌آید؛ زیرا عرفی نیست که مثلا گفته شود: اصل در عقود تا یکی دو هفته لزوم است، سپس جواز.

ج. عموم افرادی ربطی به عموم آزمانی ندارد؛ بنابراین «ان العموم الافرادی فی الایة الشریفة یستتبع العموم الزمانی» ناصحیح است؛ صحیح آن است که گفته شود: لزوم وفا به عقد، عرفاً به استمرار آن است. آن چه مستتبع عموم ازمانی است «لزوم وفا به عقد» است نه عموم افرادی در عام!

نکته

محقق نایینی در نهایت به تقدم تخصیص بر نسخ قائل شد، چنان که ظاهرا اندیشه مشهور است؛ لکن نه با فرآیند مشهور. فرایند مشهور کثرت تخصیص و قلّت نسخ است؛ در حالی که ایشان این استدلال را قبول ندارد؛ بلکه چون به حکومت اصل ظهور در خاص، بر اصل ظهور در عام حتی در مفروض کلام قائل است؛ تن به تقدّم تخصیص بر نسخ داده است. بنابراین ایشان در برایند و نتیجه، با مشهور، موافق و در فرایند مخالف است.[1]

محقق عراقی بعد از طرح مسأله دوران، وجوهی را که جهت اثبات تقدم تخصیص بر نسخ مطرح گردیده، همه را نقل و نقد میکند؛ چنان که ملاحظاتی را بر سخنان مرحوم نایینی وارد می داند. ایشان از این وجوه، ناامید می گردد[2] و راه حل را در رفتن به سوی اصول عملیه میداند؛ با این قرار:

---

1 . واضح است که نظر ما به نقد جامع فرمایشات ایشان در مجال حاضر نیست و الا برخی ملاحظات دیگر نیز قابل طرح است. به کلمات محقق عراقی نیز در این باره مراجعه شود.

2 . ر.ک: **نهایة الافکار**، قسم دوم از جزء چهارم، صص 159.155.

«فبعد عدم مرجح خارجی لتقدیم التخصیص علی النسخ ینتهی الامر الی الاصول العملیة (فاذا کان) الخاص مقدماً علی العام، کان المرجع بعد تعارض اصالة الجهة فی الخاص مع اصالة الظهور فی العام و عدم مرجح لاحدهما، هو استصحاب حکم الخاص المتقدم (و اما) اذا کان الخاص متاخراً عن العام فان کان الخاص وارداً قبل وقت العمل بالعام، فلا ثمرة تترتب علی کونه ناسخاً او مخصصاً (لان) العمل علی کل تقدیر یکون علی طبق الخاص المتاخر (و ان کان) وارداً بعد العمل بالعام، فان لم یکن له ظهور فی ثبوت مدلوله من حین ورود العام، فلا اشکال فی ان المتبع هو اصالة العموم الی حین ورود الخاص، لجریان کل من الاصل الجهتی و الدلالی فی العام الی حین ورود الخاص، و بعد ورود الخاص یکون المتبع هو الخاص علی کل تقدیر (و ان کان) له ظهور فی ثبوت مدلوله من الاول، فبالنسبة الی الازمنة المتأخرة عن زمان ورود الخاص، لا یترتب اثر عملی علی کونه ناسخا او مخصصا، لان العمل علی کل تقدیر یکون علی طبق الخاص دون العام ناسخا کان او مخصصا (و اما بالاضافة) الی الازمنة المتقدمة عن ورود الخاص، فیدور الامر فی العام بین التصرف فی ظهوره أو التصرف فی جهته (و لکن) طرف المعارضة بدواً لما کان هو اطلاق الخاص المتأخر فی ثبوت مدلوله من الاول لمنافاته مع قضیة ظهور العام فی العموم، (فلا جرم بعد تساقطهما یجری) علیه حکم التخصیص اذا کان مفاد الخاص نقیضاً لحکم العام، و حکم النسخ اذا کان ضداً له (و لکن) الذی یسهل الخطب هو عدم ترتب اثر عملی علی هذه الفروض بالنسبة الینا مع تأخر زماننا عن زمان ورود العام و الخاص لخروج ذلک کله عن محل ابتلائنا حتی بلحاظ آثارها (فان الواجب علینا) هو الاخذ بالخاص المتأخر و العمل علی طبقه ناسخاً کان أو مخصصاً (نعم) فی الخاص المتقدم علی العام یترتب ثمرة عملیة مهمة علی کونه مخصصا أو منسوخاً (ولکن) عرفت، ان المرجع فیه بعد سقوط الاصل الجهتی فی الخاص بالمعارضة مع الاصل الدلالی فی العام هو استصحاب حکم المخصص».[3]

3 . همان، ص 159 و 160.